

## ماهیت ابراء

دکتر احمد باقری

دانشکده الهیات، دانشگاه تهران

### چکیده

گرچه فقها تعاریف مشابهی از ابراء ارائه داده‌اند و آن را به اسقاط مافی‌الذمه معنا می‌کنند اما طبیعت و ماهیت آن معرکه‌آراء اندیشه‌وران و صاحب نظران مسائل فقهی و حقوقی است. این نوشتار ضمن اشاره‌ای گذرا به یکی از عناصر اصلی ابراء یعنی اسقاط، در پی بررسی تطبیقی آراء و نظریاتی است که در مکاتب مختلف فقهی و حقوقی اظهار شده است.

بی‌گمان، بحث از ماهیت یک عنوان فقهی، ضرورتی است که محقق را چاره‌گزینی از آن نیست، زیرا وقتی مشخص شد که فلان تصرف، عقد است یا ایقاع؟ یا غیر این دو؟ قهراً آثاری که به دنبال هر یک از آنها می‌آید متفاوت خواهد بود؛ ضمن این که پژوهشگر را به منشأ اختلاف نظرها آگاه می‌سازد. ابراء نیز که یک عنوان فقهی است باید از حیث طبیعت و ماهیت آن مورد بررسی قرارگیرد تا راه برای فهم بیشتر و درست‌تر اظهار نظرهای مختلف صاحبان آراء در مکاتب مختلف فقهی و حقوقی هموار شود.

از اینها گذشته، روش مرسوم و معمول فقها و حقوق‌دانان، این است که ابتدا حقیقت یک عنوان را بررسی می‌کنند و سپس حکم می‌دهند که آیا مثلاً قصد طرفین و انشاء اراده آنها در تحقق آن تأثیری دارد؟ آیا قابل فسخ است؟ یا هرگز گسسته نمی‌گردد؟ شرایط صحت آن کدام است؟ اسباب بطلان آن چه چیزهایی هستند؟ و

دهها پرسش دیگر که قطعاً پاسخ‌گویی به آنها نیازمند شناختی است که پرسش شونده از ماهیت آن عمل یا واقعه حقوقی دارد.

در این‌که، ابراء، اسقاط است یا تملیک، اختلاف نظر وجود دارد. این مهم موجبات اختلاف دیگری را فراهم آورده است و آن این‌که: آیا در تحقق ابراء، اراده صاحب حق کافی است، یا انشاء موافقت مدیون نیز شرط است؟ اگر ابراء را اسقاط بدانیم برای ایجاد آن نیازی به قبول ابراء شونده نخواهد بود و همین‌که بستانکار از حقی که بر ذمهٔ بدهکار دارد بگذرد و آن را انشاء کند، ابراء تحقق می‌یابد. درست مانند اسقاطات دیگر از قبیل طلاق، عتق و...

اما اگر ابراء را تملیک بدانیم، از آن‌جا که به نظر فقها تملیک یک طرفه بی‌معناست، ابراء در صورتی واقع می‌شود که علاوه بر انشاء ارادهٔ صاحب حق، مدیون نیز موافقت کند. درست، مانند سایر تملیکات دیگر از قبیل بیع، هبه، اجاره و...

بنابراین پیش از بررسی آراء مختلف در خصوص ماهیت ابراء لازم است به معنای اسقاط، تفاوت آن با تملیک و نظریات مختلفی که در این زمینه بیان شده است، اشاره شود.

## اسقاط

از بین بردن حق یا ملکیت را توسط صاحب آن در اصطلاح، اسقاط گویند؛ مانند این‌که صاحب خیار حق فسخ را که در ضمن عقد برای او به وجود آمده است، ساقط کند یا این‌که طلاق دهنده ملکیت نکاح را به ضرر خود از بین ببرد. گذشتن از حق قصاص توسط ولی دم نیز اسقاط محسوب می‌شود.

**اسقاط و تملیک:** در تملیک، متصرف آنچه را که در تصرف اوست به ملکیت فرد دیگری در می‌آورد ولی در اسقاط، شخص حق تصرف خود را از بین می‌برد بدون این‌که آن را به دیگری منتقل سازد. به عبارت دیگر تملیک، انتقال حق است، مانند بیع که فروشنده به موجب آن، مورد معامله را به خریدار منتقل می‌سازد در حالی که در عتق، مالک بنده را آزاد می‌سازد بدون این‌که او را در ملک دیگری

داخل کند. از این روست که گویند نتیجه بیع انتقال ملکیت و اثر عتق، آزاد ساختن بنده و از بین بردن حقی است که مالک بر او داشته است.

هبه نیز عقدی است تملیکی، زیرا واهب، مال مورد بخشش را به ملکیت طرف دیگر در می آورد با این تفاوت که بیع، تملیک در برابر عوض است و هبه، مجانی است. بنابراین همه تصرفاتی که به انتقال ملکیت منجر می شوند، مشمول اصطلاح تملیک واقع می گردند مثل بیع، هبه، اجاره، وصیت، قرض،...

در اسقاط، ایجاب کننده قصد خود را مبنی بر زایل ساختن ملکیت یا حق خویش انشاء می کند ولی در تملیک، موجب، قصد خود را در خصوص انتقال مال به دیگری ابراز می دارد. به بیان دیگر در اسقاط، هدف نخستین ازاله اثر حقوقی است ولی در تملیک هدف اولی و اصلی انتقال ملکیت است نه ازاله ملکیت: یعنی تملیک، ایجاد حق می کند نه اسقاط حق، به همین جهت نمی توان بیع را مصداق اسقاط دانست. هر چند که نتیجه نهایی بیع، زوال مالکیت بایع از مبیع و مشتری از ثمن است اما، قصد نخستین بایع ازاله ملکیت خود از مبیع نبوده است و هدف اولی خریدار ازاله ملکیت خود از ثمن نیست، پس اسقاطی که بالملازمه به دست می آید مطلقاً مشمول ماهیت حقوقی اسقاط که در مقام بحث از آن هستیم، نمی باشد.<sup>(۱)</sup>

میان اسقاط و تملیک رابطه عموم و خصوص وجود دارد، برخی امور، اسقاط محض هستند مثل طلاق، عتق، عفو<sup>(۲)</sup> و برخی نیز تملیک محض، مانند ارث. در بعضی از تصرفات، اسقاط و تملیک با هم وجود دارند. ابراء از دین و هبه آن به مدیون متضمن دو معناست:

۱- جعفری لنگرودی: *دائرة المعارف حقوق مدنی و تجارت*، ج ۱، ص ۱۴۳.

۲- البته به شرطی که بدون عوض واقع شوند در غیر این صورت اسقاط محض نخواهند بود. مثلاً اگر کسی همسر خود را در مقابل مالی طلاق دهد، طلاق دهنده حق خود را نسبت به ملکیت نکاح ساقط کرده ولی در برابر آن چیزی را مالک شده است. در چنین فرضی اسقاط با مالکیت توأم است که فقها غالباً جانب اسقاط را ترجیح می دهند و احکام آن را مترتب می سازند و به طرف تملیک اعتنا نمی کنند.

**الف: معنای اسقاط نسبت به داین، چون وی با این تصرف خود، حق مطالبه دین را از خویشتن ساقط کرده است و از آن به بعد دین مزبور در شمار داراییهای او به حساب نمی آید.**

**ب: معنای تملیک نسبت به مدیون، چه آنکه دین به ملکیت او درآمده و به همین میزان بر ثروت او افزوده شده است که اگر تعهد او بخشیده نمی شد، باید معادل آن را از میان اموال خود جدا می کرد و به طلبکار می پرداخت و این همان معنای تملک دین بخشیده شده است.**

تصرفاتی از این قبیل به یک اعتبار تملیک و به اعتباری دیگر اسقاط هستند، اما کدام یک از این دو معنا در آنها غالب است، تملیک یا اسقاط؟ این پرسشی است که در پاسخ آن فقها و حقوق دانان، اختلاف نظر دارند. آنها که تملیک را چیره می دانند، ابراء را مشمول احکام تملیک قرار می دهند و کسانی که اسقاط را مقصود اولی و اصلی می دانند، ابراء را تابع قواعد کلی حاکم بر اسقاط می دانند. حاصل این اختلاف در سه نظریه زیر خلاصه می شود:

۱- برخی ابراء را اسقاط می دانند و بر همین مبنا، ابراء اعیان را صحیح نمی دانند چون قابل اسقاط نیستند.<sup>(۱)</sup>

۲- گروهی ابراء را مانند هبه، انتقال ملکیت دانسته و جانب تملیک را در آن ترجیح می دهند و براساس آن ابراء مجهول را باطل می دانند.<sup>(۲)</sup> این نظریه در شیعه، طرفداری ندارد.

۳- شهید در قواعد، ابراء را، مردّد میان اسقاط و تملیک می داند با این بیان که ابراء در خارج، زمانی تحقق می یابد که داین طلب خود را به مدیون تملیک کند، سپس ذمه او را اسقاط نماید یعنی تحقق ابراء متوقف بر تملیک و هم اسقاط

۱- سرخسی: *المبسوط*، ج ۱۲، ص ۸۴؛ سید محمد کاظم طباطبایی: حاشیه بر مکاسب، ص ۵۸؛ شهید

ثانی: *مسالك الأفهام*، کتاب الهبات؛ همو: *الروضة البهية*، ج ۳، ص ۱۹۳؛ خوئی: *منهاج الصالحین*، ج ۲،

ص ۱۹۲؛ بهوتی: *کشاف القناع عن متن الاقناع*، ج ۴، ص ۳۰۴.

۲- الزحیلی: *الفقه الاسلامی و أدلته*، ج ۵، ص ۳۲۶.

می باشد که اگر تملیک نباشد، سقوط تعهد حاصل نمی شود و اگر دین ساقط نشود، ابراء واقع نمی گردد.<sup>(۱)</sup>

قانون مدنی ما نیز که از فقه الهام گرفته، دچار حیرت و سرگردانی شده است. ظاهر ماده ۲۸۹ ق. م. نشان می دهد که قانون گذار آن را اسقاط دانسته است ولی در ماده ۸۰۶ همین قانون می خوانیم: «هرگاه داین طلب خود را به مدیون ببخشد حق رجوع ندارد». ماده مزبور در فصل مربوط به هبه آمده و این اماره ای است بر این که اثر مستقیم هبه طلب، به مدیون، جابه جایی حق است نه اسقاط آن.<sup>(۲)</sup> یعنی طلبکار حقی را که بر ذمه مدیون دارد به وی تملیک می کند؛ چون هبه، مفید نقل ملک است.

سیوطی ضمن طرح این سؤال که «ابراء اسقاط است یا تملیک؟» می گوید: ابراء، نه مطلقاً تملیک است و نه مطلقاً اسقاط، بلکه در مصادیقی از آن جانب اسقاط غلبه دارد و در مواردی ترجیح با تملیک است. در ابراء مجهول جنبه تملیک غالب است، پس نمی تواند صحیح باشد. ابراء معلق نیز به جهت ترجیح جانب تملیک در آن، صحیح نیست. قبول در تحقق ابراء شرط نیست چون اسقاط در آن غالب است. اگر ابراء کننده از مقدار دین آگاه باشد و ابراء شونده بی خبر، ابراء درست است چون اسقاط در آن ترجیح دارد و...<sup>(۳)</sup>

**نتیجه:** با مراجعه به وجدان و عرف، در می یابیم که ابراء، اسقاط است نه تملیک، چون وقتی طلبکار می خواهد طلب خود را از بدهکار بگیرد، ساده ترین راه، آن است که از حق خود نسبت به مدیون در گذرد و برایش تفاوتی ندارد که از چه لفظی استفاده کند. مهم این است که طلب خود را اسقاط کند. در این راه هرگز به فکر او خطور هم نمی کند که ابتدا حق خود را به ملکیت او در آورد و آنگاه اسقاط کند. بنابراین عنوان هبه دین به مدیون که در ماده ۸۰۶ ق. م. آمده است، خیالی بیش نیست و قطعاً به تأثیر پذیری از روش فقها در بحث از ابراء است، زیرا در متون

۱- شهید اول: القواعد والفوائد، ص ۱۳۰. ۲- کاتوزیان: حقوق مدنی (ایقاع)، ص ۳۶۰.

۳- سیوطی: الاشباه والنظائر، ص ۳۱۲.

فقه از ابراء به طور مستقل بحث نمی‌شود و در ضمن هبه، آن‌جا که سخن از هبه دین پیش می‌آید، مسأله هبه دین به مدیون نیز مطرح می‌شود که فقها به اتفاق آن را ابراء می‌دانند به لفظ هبه و در صحیح بودن آن هیچ اختلافی ندارند، بر خلاف هبه دین به غیر مدیون که چون عنوان هبه بر آن صدق می‌کند و دین قابل قبض نیست، در صحّت آن اختلاف نظر وجود دارد.<sup>(۱)</sup>

باید دانست که اگر کسی بگوید، من مالک این عین نیستم یا مرا بر فلانی حقی نیست، این نه اسقاط است و نه تملیک، بلکه آن را «نفی» نامیده‌اند، زیرا سخن او اخبار است نه انشاء برای اسقاط حقی که فعلاً وجود دارد.<sup>(۲)</sup>

### بررسی نظریات مختلف

۱- ابراء عقد است: در میان فقیهان امامیه، شیخ طوسی در مبسوط<sup>(۳)</sup>، ابن زهره در غنیة<sup>(۴)</sup>، و ابن ادریس در سرائر<sup>(۵)</sup>، قبول و موافقت مدیون را شرط تحقق ابراء می‌دانند، یعنی ابراء یک عمل حقوقی دوسویه است که وقوع آن متوقف بر انشاء اراده ابراء کننده به عنوان موجب و ابراء شونده به عنوان قابل است و چنانچه بدهکار قبول نکند یا در مقابل ایجاب طلبکار به نحوی از انحاء اراده خود را ابراز نکند، ابراء تحقق نمی‌یابد؛ مانند عقد بیع که تحقق آن علاوه بر صدور از سوی بایع نیازمند قبول از ناحیه مشتری نیز می‌باشد.

برای توجیه این نظریه سه دلیل آورده شده است:

**دلیل اول:** وقتی که بستانکار از طلب خویش می‌گذرد و حق دینی خود را که بر ذمه مدیون دارد ساقط می‌کند، در حقیقت و به نوعی دارایی مدیون را افزایش داده است، به گونه‌ای که مدیون می‌تواند آن مبلغی را که قرار بود به داین بدهد، از

۱- شیخ محمد حسن نجفی: *جواهرالکلام*، ج ۱۰، ص ۱۱۷.

۲- *موسوعة الفقه الاسلامی*: ج ۸، ص ۲۳۵. ۳- شیخ طوسی: *المبسوط*، ج ۳، ص ۳۱۴.

۴- ابن زهره: *غنیة النزوع* (ضمن سلسله الینابیع الفقهیه)، ج ۱۲، ص ۱۷۸.

۵- ابن ادریس: *السرائر*، ج ۳، ص ۷۶.

آن به بعد در شمار اموال خود به حساب آورد و بدین ترتیب بر ثروت او افزوده شده است. یعنی داین، علاوه بر تصرفی که در دارایی خود داشته، در دارایی و ثروت بدهکار نیز اثر گذاشته است که این مهم بدون موافقت مدیون ممکن نیست. جوهر استدلال در این است که ابراء کننده تنها در حق خود تصرف نمی‌کند بلکه در دارایی بدهکار نیز اثر می‌گذارد و این اختیار نوعی ولایت بر دیگری است که باید از آن پرهیز کرد.

همان‌طور که هبه و صدقه و به‌طور کلی تملیک اعیان، عقد و قرارداد محسوب می‌شوند و نیازمند انشاء موجب و قابل، ابراء نیز فقط وقتی تحقق می‌یابد که مدیون، تصرف داین را در دارایی و اموال خود بپذیرد و اجازه دهد.

به عبارت دیگر، ابراء مشتمل بر هبه است و باید مانند آن عقد باشد و نیازمند قبول؛ زیرا در هبه عین اگر قبول را شرط ندانیم، متهب باید به قهر و اجبار آن را تحمل کند که هیچ یک از فقها چنین سخنی نمی‌گویند. پس در ابراء نیز مانند هبه نمی‌توان ابراء شونده را به قبول آن وادار کرد.<sup>(۱)</sup>

بنابراین، اصل، عدم امکان تصرف در دارایی دیگری است چه به اثبات و چه به اسقاط، زیرا ابراء، تصرف در ذمه غیر است که قاعده تسلیط چنین تصرفی را منع می‌کند.

**دلیل دوم:** ابراء، مستلزم منت بر بدهکار و تحقیر اوست، چه آن‌که طلبکار با این احسان، بار منتهی بر دوش بدهکار می‌نهد که ممکن است حاضر به تحمل آن نباشد. درست است که به‌طور معمول رهایی از بدهکاری سبب خوشنودی مدیون می‌شود و از نظر حقوقی منتفع محسوب می‌گردد ولی گاه نیز از آن رنج می‌برد و خود را ضربه خورده و زیان دیده می‌بیند، پس نباید چنین فرض کرد که در هر بخششی رضای ضمنی منتفع وجود دارد.

هبه، وضعیتی مشابه ابراء دارد. زیرا اگر چه متهب از این عقد به صورت

۱- شیخ یوسف بحرانی: *الحدائق الناضرة*، ج ۲۲، ص ۳۰۷؛ سید محمد حسینی شیرازی: *الفقه*، ج ۶۰،

ص ۲۱۳؛ *المبسوط*، ج ۳، ص ۳۱۴.

یک طرفه سود می برد و مال مورد هبه به رایگان به او تملیک می شود ولی فقها آن را در زمره عقود آورده اند و او را مجبور به قبول آن نکرده اند.

نتیجه این که، درست نیست هبه عین را عقد و بخشش دین را ایقاع به حساب آوریم، بلکه ضمن پذیرش این نکته که هبه دین به مدیون، ابراء است نه هبه، ولی به خاطر آن که نمی توان مدیون را بر قبول منت و اदार کرد باید آن را مثل هبه عقد بدانیم.

**دلیل سوم:** وقتی که داین طلب خود را به مدیون می بخشد، این تصرف او همان هبه است که فایده ابراء را دارد. یعنی طلبکار از این طریق، حقی را که بر ذمه بدهکار داشته، اسقاط کرده است. بنابراین هبه در این مورد خاص مفید ابراء است نه این که هبه نیست و ابراء می باشد. بلکه سقوط دین مترتب بر هبه است. بدین گونه که ابراء شونده باید رضایت خود را اعلام کند تا هبه تحقق یابد، زیرا هبه تملیک است و هر تملیکی محتاج قبول.

درست مانند عقد صلح که اگر مفید اسقاط حق یا دین باشد، این نتیجه به استقلال آن لطمه ای وارد نمی سازد و همچنان بر ماهیت خود که عقد باشد، باقی می ماند و باید موافقت طرف دیگر احراز گردد.

برخلاف دو دلیل قبلی که هبه دین را ابراء به شمار می آورد نه هبه، جوهره این استدلال، نفی استقلال ابراء و اسقاط است و آنها را نتیجه عقد هبه می داند نه تصرفی جداگانه در مقابل آن.<sup>(۱)</sup>

**۲- ابراء ایفاء است، مشهور فقیهان شیعه، ابراء را در شمار ایقاعات به حساب می آورند و تحقق آن را نیازمند قبول ابراء شونده نمی دانند<sup>(۲)</sup> و میان هبه**

۱- این استدلال را، امام خمینی که تنها فقیه متأخر طرفدار عقد بودن ابراء است، مطرح کرده است (رک: *تحریر الوسیله*، ج ۲، ص ۵۰).

۲- یحیی بن سعید حلّی: *الجامع للشرائع*، ص ۳۶۵، علامه حلّی: *قواعد الاحکام*، ج ۱، ص ۲۷۴؛ شهید اول: *اللمعة الدمشقیه*، ص ۱۰۶؛ *مسالک الافهام* چاپ سنگی بی صفحه شماره؛ *منهاج الصالحین*، ج ۲، ص ۹۴؛ مسأله ۹۱۵.



عین و هبه دین تفاوت می‌گذارند؛ چراکه یکی تملیک است و وقوعش مشروط به قبول طرف مقابل و دیگری اسقاط است و بی‌نیاز از قبول.

بدیهی است که در هبه، مالی به دیگری داده می‌شود و ورود آن در دارایی متهب نیاز به موافقت او دارد؛ حال آنکه در ابراء و اسقاط، شخص از حق خود چشم می‌پوشد بی‌آنکه آنرا به دیگری تملیک کند.

به عنوان مثال اگر مالک، مستودع را ابراء کند، او مالک موضوع ودیعه نمی‌شود، هر چند آن را بپذیرد. حال آنکه دین قابل اسقاط است، زیرا موضوع آن عین خارجی نیست. بر عکس اگر مالک، از حق ملکیت خود نسبت به عین خارجی بگذرد، این اسقاط، عین مزبور را از ملکیت وی خارج نمی‌سازد و او همچنان مالک است. بر خلاف دین که وجود خارجی ندارد. بنابراین باید گفت که ابراء دین و اسقاط آن به عتق شبیه‌تر است تا هبه.<sup>(۱)</sup>

در پاسخ به این استدلال که ایقاع دانستن ابراء مستلزم منت گذاردن بر مدیون می‌باشد، گفته شده است که: در ابراء، داین از حق مطالبه دین که قانون برای او مقرر کرده است در می‌گذرد به این معنا که دیگر نمی‌تواند حق خود را از بدهکار درخواست کند و این در اختیار خود اوست که حق خود را از مدیون مطالبه نکند و در این حد، هیچ متنی را در پی ندارد و باری را بر دوش بدهکار نمی‌نهد که بگوییم به خاطر سنگینی تحمل آن، مدیون باید موافقت خود را اعلام کند. بر خلاف هبه اعیان که متوقف بر قول و قبض و همه شرایطی است که احراز آنها برای صحت عقد لازم است.<sup>(۲)</sup>

به بیان دیگر در هبه دین، ملازمه میان آن و منت بر مدیون مسلم نیست و این که صرف نظر کردن از حق و اسقاط آن به اراده صاحب حق و بدون درخواست

۱- محقق کرکی: *جامع المقاصد*، ج ۹، ص ۱۳۷؛ سیدمحمد جواد حسینی عاملی: *مفتاح الکرامه*، ج ۹، ص ۱۵۸ و ۱۵۹؛ *الحدائق الناضرة*، ج ۲۲، ص ۳۰۷؛ *الروضة البهیة*، ج ۳، ص ۱۹۳؛ علامه حلی، *قواعد الاحکام*، ج ۱، ص ۲۷۴، *تحریر الاحکام*، ص ۲۸۲.

۲- *الحدائق الناضرة*، ج ۲۲، ص ۳۰۷.

مدیون صورت گرفته و خدشه‌ای بر اعتبار و حیثیت بدهکار وارد می‌سازد، مورد تردید است.<sup>(۱)</sup>

در پاسخ کسانی که ابراء را مترتب بر هبه می‌دانند باید گفت: قبض مال موهوب، از شرایط صحت عقد هبه است و از آنجا که در بحث مورد نظر ما دین، دین خود را به مدیون می‌بخشد و دین نیز قابل قبض نیست، دیگر، هبه در این فرض محلی از اعراب ندارد که با استناد به آن، قبول را شرط بدانیم، چنان که مشهور فقها در هبه دین به غیر مدیون با تکیه بر همین مطلب، به بطلان آن نظر داده‌اند.<sup>(۲)</sup> بنابراین تصرف دین زمانی صحیح و نافذ است که یا مال موهوب عین باشد و قابل قبض، که بر خلاف فرض ماست یا چنین بخششی را ابراء بدانیم نه هبه، که در این صورت نمی‌توان به تملیکی بودن هبه، استناد کرد و قبول را در تحقق آن شرط دانست.

برگرفته‌های بالا باید این نکته را افزود که تنها به جهت نزدیک بودن معنای ابراء و هبه به همدیگر است که گاه ابراء با لفظ هبه بیان می‌شود نه این که ابراء همان هبه است: چه آن که عرف، دلالت لفظ هبه را در این مورد خاص بر ابراء، تام و تمام می‌داند.

صحيحه معاوية بن عمار<sup>(۳)</sup> نیز تأییدی است بر آنچه گفتیم. در این روایت از امام (ع) درباره کسی که در همپایی را از دیگری طلب دارد و آن را به او می‌بخشد، سؤال شده است که آیا می‌تواند در آن رجوع کند؟ امام (ع) در جواب فرمودند: خیر. بنابراین باید ابراء به لفظ هبه، صحیح باشد تا بتوان به طور مطلق به عدم جواز رجوع در آن قایل شد،<sup>(۴)</sup> زیرا هبه به مجرد وقوع، لازم نمی‌شود مگر در مواردی خاص که به بحث ما ارتباطی ندارد.

اما استدلال کسانی که ابراء را ایقاع می‌دانند. در موارد زیر خلاصه می‌شود:

۱- شهیدی: سقوط تعهدات، ص ۷۲. ۲- جواهر الکلام، ج ۱۰، ص ۱۱۷.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۳، کتاب هبات، احکام هبات، باب ۱، ج ۱، ص ۲۳۲.

۴- مسالک الافهام.

۱- ابراء، اسقاط است نه تملیک و داین در حقیقت از حق خویش صرف نظر می‌کند که این امر در اختیار خود اوست بی آن‌که موجب تصرف در حق غیر شود. عرف هم، چنین تصرفی را اسقاط می‌داند. مانند این که زن از حق خود بر شوهرش بگذرد هر چند که شوهر آن را نپذیرد.

۲- در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که از ظاهر آنها می‌توان عدم اشتراک قبول را در ابراء به دست آورد که به سه نمونه آن اشاره می‌کنیم.

آیه اول: «وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى...» (۱)

مورد آیه بیان حقوق زنانی است که طلاق داده می‌شوند که چنانچه قبل از مباشرت صورت گیرد، زن حق دارد نصف مهر را از مرد مطالبه کند مگر این که از آن درگذرد. خداوند در این آیه برای سقوط حق از لفظ «عفو» استفاده کرده و بخشش از ناحیه زن را در سقوط حق او کافی دانسته است بدون آن که از پذیرش آن توسط زوج سخنی به میان آورده باشد و مسلماً قبول در مسامای عفو داخل نیست.

آیه دوم: «... وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهَا إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا...» (۲)

در آیه، سخن از حقی است که ورثه مقتول بر قاتل دارند که از روی خطا مورث را کشته است و حق دارند دیه را از او مطالبه کنند مگر این که از آن حق در گذرند. آیه، اسقاط حق را با لفظ «یصدقوا» بیان کرده است. یعنی این که اکتفا به صدقه جهت سقوط دیه دلیلی است بر این که اسقاط حق نیازی به قبول قاتل ندارد، در غیر این صورت لازم بود در آیه شرط قبول هم ذکر شود.

آیه سوم: «وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ يَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ.» (۳)

در این آیه، خداوند، طلبکاران را به احسان و عفو و گذشت از بدهکاران

تنگدست، تشویق کرده و اسقاط را به لفظ صدقه بیان کرده است، بدین معنا که مجرد صدقه اعتبار دارد و قبول را در آن سهمی نیست.

خاطر نشان می سازد که صدقه در دو آیه اخیر به معنی ابراء است و تردیدی در آن نیست.

استدلال به این آیات از دو جهت قابل اشکال و مناقشه است:

یکی این که، هدف قرآن، تشویق و اباحه احسان و عفو و گذشت است و نباید انتظار داشت که ارکان عمل حقوقی را بر شمارد و از لزوم تراضی و اشتراط قبول سخن گوید، به ویژه که در این گونه تصمیمها طرف از دین، رها می شود و تنها سود می برد و به طور معمول به آن راضی است؛ بر خلاف داد و ستد که موضوع عمل حقوقی ستاندن نیز هست و باید رضایت به آن احراز شود.<sup>(۱)</sup>

دیگر آن که با نادیده گرفتن اشکال فوق تنها آیه اول است که در عدم اشتراط قبول در ابراء ظهور دارد، زیرا دو آیه دیگر، اسقاط حق را با لفظ صدقه بیان نموده و صدقه از اموری است که به اتفاق همه فقها به قبول نیازمند است. پس دلالت آیات دوم و سوم بر عقد بودن ابراء بیشتر است تا ایقاع بودن آن.<sup>(۲)</sup>

ابن ادریس نیز در رد استدلال به آیات مزبور می گوید:

دلالت این آیات، دلیل خطاب (مفهوم) است و چنین دلیلی در اصول فقه قابل عمل کردن نیست.<sup>(۳)</sup>

۳- اصل، عدم اشتراط قبول است. یعنی هنگامی که در تأثیر موافقت و رضایت طرف مقابل در تحقق ابراء شک کنیم و دلیلی هم بر اعتبار آن وجود نداشته باشد، اصل آن است که ابراء به رضایت مدیون نیاز ندارد.

۴- ابراء ذمه میت، به اتفاق همه فقها صحیح است<sup>(۴)</sup>. در حالی که نمی تواند

۱- حقوق مدنی (ایقاع)، ص ۳۶۸.

۲- مسالك الافهام، کتاب الهیات (چاپ سنگی، بی صفحه شمار).

۳- جواهر الکلام، ج ۱۰، ص ۱۱۸.

۴- السرائر، ج ۳، ص ۱۷۶.

با قبول مدیون همراه باشد. همچنین نصوصی که ابراء ذمه مدیون غایب را صحیح می‌دانند<sup>(۱)</sup>، تأییدی است بر عدم اشتراط قبول در تحقق ابراء.

۵- اگر طلبکار از دینی که بر عهده بدهکار دارد، بگذرد بی آنکه، متعهد آن را قبول کند بر این عمل او، عنوان ابراء صادق است، که می‌تواند دلیلی باشد بر صحت ابراء، بدون موافقت مدیون.

فقه‌های اهل سنت نیز در، ماهیت ابراء، اختلاف نظر دارند:

فقیهان مالکی ابراء را مانند هبه تملیک دانسته و قبول مدیون را در تحقق آن شرط می‌دانند.<sup>(۲)</sup> اما سایر مذاهب اهل سنت، هر چند در تملیک یا اسقاط بودن ابراء، یکسان نظر نمی‌دهند ولی در این که، ابراء ایقاع است و بدون قبول و رضایت بدهکار واقع می‌شود، اتفاق نظر دارند.

حنفیه و حنبلیه، با استناد به اسقاط بودن ابراء، هبه دین به مدیون را مانند عتق و طلاق، بدون پذیرش بدهکار، صحیح می‌دانند.

علمای شافعی، اگرچه ابراء را تملیک دانسته‌اند ولی چون معتقدند، مقصود از آن، اسقاط است، موافقت طرف مقابل را در ایجاد آن، شرط نمی‌دانند.<sup>(۳)</sup>

۳- ابراء ایقاع است و با رد مدیون رد می‌شود.

درست است که اکثر علمای اهل سنت، مانند مشهور فقهای شیعه، اراده صاحب دین را در تحقق ابراء کافی می‌دانند، ولی این اختیار را هم به مدیون می‌دهند که به محض اطلاع آن را رد کند و زیر بار منت داین نرود.

اینان هم امکان اسقاط حق را برای طلبکار باقی می‌گذارند و هم به مدیون اختیار می‌دهند که چنانچه به وفای دین اصرار و ابرام داشته باشد، این اسقاط را رد کند.<sup>(۴)</sup>

این نظر جمع بین دو نظر قبلی است. یعنی هم به جنبه اسقاط در ابراء توجه

۱- وسائل الشیعة، ج ۱۳، کتاب تجارت، ابواب دین و قرض، باب ۱۴، ح ۱ و ۲، ص ۹۸ و ۹۹.

۲- الفقه اسلامی و ادلته، ج ۵، ص ۳۲۷. ۳- همان، صص ۳۲۷ و ۳۲۸.

۴- سلیم رستم باز: شرح المجله. ماده ۱۵۶۸، ص ۸۵۴.

شده و هم جانب تملیک را نگه داشته است. مایه اصلی این نظر ترجیح دادن اثر مادی عقد بر اثر ذاتی آن است، زیرا اگرچه طبیعت التزام و تعهد یک ارتباط دو سویه است، اما نتیجه آن، حق مالی است که برای داین به وجود می آید.

بنابراین همان طور که بیع یک رابطه حقوقی میان خریدار و فروشنده است و نتیجه آن حقی است که بایع بر ثمن و مشتری بر مبیع پیدا می کند که پس از قرار داد، هر کدام اختیار دارند از حق عینی خود اعراض کنند، در ابراء نیز طلبکار می تواند به اراده خود از حق دینی خویش بگذرد ولی چون نمی تواند این اسقاط را بر مدیون تحمیل کند و مانع اصرار وی بر وفای دین شود و ممکن است بدهکار راضی به تفضّل داین نباشد، می تواند به مجرد آگاهی، آن را رد کند.<sup>(۱)</sup>

این تشبّه آراء و پراکندگی اقوال در قوانین حقوقی نیز دیده می شود:

نظام حقوقی ما با الهام گرفتن از فقه، ابراء را ایقاع می داند و اراده طلبکار را در وقوع آن کافی دانسته است بی آن که برای رضایت بدهکار سهمی قایل شده باشد. هر چند، نویسندگان قانون مدنی به صراحت سخن از ایقاع بودن ابراء به میان نیاورده اند، ولی فحوای ماده «۲۸۹ ق. م. م.» به گونه ای است که نمی توان پیروی قانون گذار را از نظر مشهور فقهای شیعه، انکار نمود. در این ماده آمده است: «ابراء، عبارت از این است که داین از حق خود، به اختیار صرف نظر نماید.»

سیستم حقوقی فرانسه نظر دوم را تأیید کرده و در ماده های ۱۲۸۲ تا ۱۲۸۸ قانون مدنی آن کشور، ابراء را به عنوان یک تصرف حقوقی دو سویه، که اراده داین و مدیون، هر دو در وقوع آن دخالت دارد، پذیرفته است.

براین اساس، طلبکار می تواند با تمسک به قواعد کلی جاری در عقود، قبل از اعلام پذیرش از طرف مدیون در آن رجوع کند. در توجیه این نظر گفته شده است: تعهد، رابطه حقوقی میان طلبکار و بدهکار است و با اراده دو طرف به وجود می آید و ناچار برای از بین بردن آن نیز دخالت هر دو لازم است؛ بر خلاف حق عینی که تسلط فرد بر موضوع خارجی است و صاحب آن می تواند به اراده خود به تنهایی از

آن درگذرد.<sup>(۱)</sup>

در حقوق سوئیس، آلمان (ماده ۳۹۷ ق. م. م.)، انگلیس و امریکا نیز، همین نظر پذیرفته شده است.<sup>(۲)</sup>

با وجود این در حقوق فرانسه، پاره‌ای از نویسندگان اعتقاد دارند که ابراء باید به اراده طلبکار تحقق یابد و در زمره ایقاعات باشد.<sup>(۳)</sup>

در میان کشورهای اسلامی، حقوق لبنان نیز در ماده ۳۳۸ قانون موجبات و قراردادهای ابراء را در زمره عقود آورده و تحقق آن را منوط به اراده داین و مدیون دانسته است.<sup>(۴)</sup>

قانون مدنی مصر که قبل از اصلاح به تقلید از حقوق فرانسه، ابراء را عقد می‌دانست، در شکل جدید خود از آن عدول کرده و به اقتباس از نظر اکثریت فقهای اهل سنت آن را ایقاع به شمار آورده و نظر سوم را برگزیده است.

در ماده ۳۷۱ ق. م. م. مصر چنین می‌خوانیم «هنگامی که داین به اختیار بدهکار را ابراء کند، تعهد پایان می‌یابد و ابراء زمانی تمام می‌شود که به اطلاع مدیون برسد و با رد بدهکار ابراء نیز رد می‌شود».

دیگر کشورهای اسلامی مثل لیبی، سوریه، الجزایر و عراق نیز مانند مصر، نظریه سوم را پذیرفته‌اند:

در ماده ۴۲۲ ق. م. م. عراق آمده است: «ابراء، متوقف بر قبول مدیون نیست ولی اگر قبل از قبول رد کنند ابراء رد می‌شود و اگر قبل از موافقت بمیرد نمی‌توان دین را از ترکه او برگرفت».

۱- بودری و بارد، ج ۳، ش ۱۷۶۷؛ دی باج، ج ۳، ش ۶۷۴ (به نقل از الوسیط، ج ۳، ص ۹۶۵).

۲- پیرآنزل: رساله تعهدات در حقوق سوئیس، ش ۲۳۳، ص ۵۱۲، ریپروبولانژه، ج ۲، ش ۱۹۳۴، (به نقل از حقوق مدنی «ایقاع» ص ۳۶۷).

۳- پلنیول و ریپورادوان، ج ۷، ش ۱۳۰۴؛ (به نقل از حقوق مدنی «ایقاع» ص ۳۶۸).

۴- عین متن ماده ۳۳۸ قانون موجبات و عقود لبنان چنین است: «إن الأبراء من الدين أو تنازل الدائن عن حقوقه لمصلحة المدينون لا يكون الا بمقتضى اتفاق اذ يفترض فى الأبراء اتفاق اصحاب الشأن».

## ردّ ابراء

بدیهی است که اختلاف در ماهیت ابراء، به این بحث نیز سرایت می‌کند، یعنی از نظر کسانی که ابراء را عقد می‌دانند، مقتضای قواعد عمومی حاکم بر قراردادها این است که ردّ مدیون موجب بی‌اثر شدن ابراء گردد و نفوذ ابراء متوقف بر پذیرش مدیون است.

اما کسانی که ابراء را عمل حقوقی یک‌طرفه می‌دانند به اقتضای معیارهای فقهی و حقوقی باید به محض ایجاب داین آن را مؤثر بدانند بدون این که ردّ مدیون بتواند در وقوع آن خللی ایجاد کند.<sup>(۱)</sup> از اینها گذشته اگر ردّ مدیون را مانع تأثیر ابراء بدانیم، مستلزم وجوب استیفای حق و بقای آن می‌باشد که امری غیر قابل پذیرش است.<sup>(۲)</sup>

ولی توجیه مؤثر بودن رد بر اساس نظر سوم، قدری مشکل به نظر می‌آید، چون این سؤال را پیش رو می‌نهد که چگونه ممکن است یک عمل حقوقی هم ایقاع باشد و هم پس از ردّ طرف مقابل، نافذ نباشد؟ به این معنا که اگر ردّ ابراء را از سوی مدیون ممکن بدانیم، می‌توان ادعا کرد، امکان ردّ ابراء با ایقاع بودن آن منافات دارد.<sup>(۳)</sup>

بنابراین باید به این سؤال پاسخ داد که: چه تفاوتی است میان این که تحقق ابراء را متوقف بر اراده طرفین بدانیم و آن را عقد به حساب آوریم، یا آن را ایقاع بدانیم و رد را مانع تأثیر آن؟

بهترین پاسخ برای سؤال بالا این است که: در عقد و قرارداد، قبول طرف دیگر مانند ایجاب، رکن آن محسوب می‌شود. به عنوان مثال در عقد بیع چنانچه فروشنده قصد خود را مبنی بر فروش مبیع ابراز کند ولی خریدار قبول نکند یا سکوت کند، چنین عقدی از ابتدا تحقق نمی‌یابد. اما در ابراء، تصرف داین

۱- علامه حلی: *تلذکرة الفقهاء*، ج ۲، ص ۱۰۴. ۲- *کشاف القناع عن متن الاقناع*، ج ۴، ص ۳۰۴.

۳- شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء: *تحریر المجلّة*، ج ۳، ص ۶۹.



یک طرفه است و به مجرد اجرای صیغهٔ ایجاب و اسقاط حق، این عمل حقوقی تمام می‌شود و اگر مدیون مطلع شود و آن را رد نکند، ابراء نافذ است، در حالی که در تحقق عقد، آگاهی طرف دیگر و عدم ردّ او کفایت نمی‌کند بلکه نیازمند ابراز ارادهٔ او در موافقت با ایجاب به هر وسیله‌ای می‌باشد. پس همین که ابراء بتواند بدون نیاز به تراضی واقع شود کافی است که ایقاع نامیده شود هر چند که بدهکار بتواند نفوذ آن را رد کند. وصیت عهدی نیز چنین است. عمل به وصیت نوعی مسؤولیت اجتماعی و ضرورت است و در تحقق آن نیازی به قبول وصی نیست. یعنی ایقاع می‌باشد ولی وصی می‌تواند تا زمانی که موصی زنده است، وصایت را رد کند.<sup>(۱)</sup>

مادهٔ ۸۳۴ ق. م. ا اعلام می‌دارد: «در وصیت عهدی قبول شرط نیست، لکن وصی می‌تواند مادام که موصی زنده است وصایت را رد کند و اگر قبل از فوت موصی رد نکرد بعد از آن حق رد ندارد اگرچه جاهل بر وصیت بوده باشد».

از وصیت عهدی سخن به میان آوردیم تا بگوییم همان‌طور که حق ردی که برای وصی در زمان حیات موصی وجود دارد با ایقاع بودن وصایت، منافاتی ندارد، در ابراء نیز ایقاع بودن آن با ردّ مدیون و بی‌اثر کردن آن از ناحیهٔ او، تعارضی ندارد، زیرا این عمل حقوقی در واقع ترکیبی است از دو تصرف جداگانه از سوی دو نفر، یکی اسقاط حق و صرف نظر کردن طلبکار از دینی است که بر عهدهٔ دیگری دارد و دیگری ردّ آن از ناحیهٔ بدهکار، که هر دو ایقاع هستند و نیازی به قبول طرف مقابل ندارند. یعنی ابراء ایقاعی است و رد ایقاعی دیگر و هر دو تصرف، تبرّعی هستند.<sup>(۲)</sup> همان‌گونه که وصایت ایقاع است و ردّ آن از سوی وصی تصرفی دیگر و ایقاعی دیگر.

توجه به موارد زیر، پاسخ سؤال مطرح شده را روشنتر می‌کند.

۱- اگر ابراء را با اراده یک طرف قابل تحقق بدانیم، نفوذ و تأثیر آن از هنگامی است که مدیون به ابراز اراده داین آگاهی می‌یابد، اما چنانچه آن را در زمرهٔ عقود به

حساب آوریم در تحقق ابراء علاوه بر اطلاع یافتن بدهکار از ایجاب طلبکار، رضایت او و ابراز اراده‌اش نیز ضرورت دارد و تمامیت ابراء از زمانی است که مدیون آن را قبول می‌کند.

۲- وقتی ابراء را با اعلام اراده داین، مبنی بر اسقاط حق خویش تمام دانستیم، دیگر پس از آگاهی مدیون، نمی‌تواند از ابراء عدول نماید.

اگر داین پس از ایجاب و قبل از اطلاع مدیون به آن از دنیا برود و یا اهلیت خود را از دست بدهد، چنین اموری مانع نفوذ ابراء پس از آگاهی مدیون به آن نیستند. به این معنا که اگر مدیون پس از مرگ طلبکار ایجابی را که قبل از مرگش از او صادر شده است، رد نکند، ابراء نافذ است و ذمه مدیون بری می‌شود، در حالی که طبق نظریه عقد بودن ابراء، داین حق دارد تا زمانی که مدیون ایجاب او را نپذیرفته است، در آن رجوع کند؛ چه بدهکار از قصد او آگاه باشد چه نباشد. همین طور اگر طلبکار پس از ایجاب و قبل از اعلام رضایت مدیون بمیرد یا مجنون شود، ایجاب او بی اثر می‌گردد و قبول مدیون پس از مرگ طلبکار هیچ اثر حقوقی ندارد.

۳- بر طبق نظریه‌ای که ابراء را ایقاع می‌داند، اگر مدیون ایجاب را رد کند در حقیقت خود را بدهکار ساخته است، زیرا به محض آگاهی وی از اسقاط دین، ذمه او بری می‌شود و بار رد آن، دین ساقط شده به ذمه باز می‌گردد و به همین دلیل است که طرفداران این نظریه، اعتقاد دارند بدهکار باید اهلیت تبرع داشته باشد، زیرا، رد ابراء یک تصرف تبرعی است. بنابراین اگر بدهکار اهلیت رد را نداشته و مثلاً دادگاه حکم تفلیس او را صادر کرده باشد، دیگر طلبکاران می‌توانند رد او را بی اثر سازند، چون وی با این عمل خویش بر تعهدات و بدهکاریهای خود افزوده و دین را پس از ساقط شدن به ذمه باز گردانده است. با این حال برخی قلمرو این رد را به مجلس ابراء محدود کرده‌اند و گفته‌اند: چنانچه ابراء شونده پس از آن ابراء را رد نماید، تأثیری نخواهد داشت. همچنین اگر ابراء، مسبوق به قبول باشد رد بعدی نمی‌تواند دین ساقط شده را باز گرداند.<sup>(۱)</sup>

۱- شرح المجله، ص ۸۵۴، ذیل ماده ۱۵۶۸.

فقیهان زیدی و حنفی، ردّ ابراء را چه در مجلس و چه پس از آن نافذ می‌دانند به شرطی که مدیون قبل از رد به آن رضایت نداده باشد. (۱)

با این وجود، فقهای حنفی، چهار مورد را استثنا می‌کنند که مدیون نمی‌تواند ابراء را رد کند و به محض انشاء اراده صاحب دین، ابراء محقق می‌شود و قبول یا ردّ بدهکار در نفوذ آن خللی ایجاد نمی‌کنند:

۱ و ۲: ابراء در حواله و کفالت، قابل رد کردن نیست، زیرا ابراء در این دو اسقاط محض است و معنای تملیک در آن وجود ندارد، اسقاط محض را هم نمی‌شود رد کرد، چون طبق قاعده «الساقط لا یعود» دین ساقط شده باز نمی‌گردد. پس اگر محتال، ذمه محال علیه را بری کند، این تصرف او نافذ است و ردّ محال علیه تأثیری در نفوذ ابراء ندارد.

در کفالت هم اگر طلبکار تعهد کفیل را ساقط کند، چه این اسقاط را بپذیرد و چه رد کند، ابراء تمام شده تلقی می‌شود و نافذ است.

۳- اگر مدیون، خود از دین درخواست ابراء کرده باشد، حق ردّ آن را نخواهد داشت.

۴- اگر مدیون، ابراء را بپذیرد و قبول خود را اعلام نماید، تعهدی که بر ذمه دارد ساقط می‌شود و رد کردن او تأثیری بر نفوذ ابراء واقع شده ندارد. (۲)

## منابع و مأخذ

- ابن‌ادریس، ابوجعفر محمد بن منصور بن احمد بن ادريس الحلبي: *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*، قم، مؤسسه‌النشر الاسلامی، الطبعة الثانية، ۱۴۱۰ ق.
- ابن زهره، حمزه بن علی بن زهره الحسينی الاسحاقی الحلبي: *غنية النزوع الى علمی الاصول والفروع*، ضمن سلسله البنایع الفقهية؛ مروارید، علی اصغر: *موسسة الفقه الشیعة، الدار الاسلامیة، الطبعة الاولى*، ۱۴۱۰ ق. ۱۹۹۰ م

۱- موسوعة الفقه الاسلامی، ج ۱، صص ۱۷۹ و ۱۸۰.

۲- الفقه الاسلامی وادلته، ج ۵، ص ۳۳۰.

- باز، سليم رستم بازالبناني: شرح المجلة، بيروت، داراحياء التراث العربي، الطبعة الثانية، ١٤٠٦ق. - ١٩٨٦م
- البحراني، شيخ يوسف: الحدائق الناضرة، بيروت، دارالاضواء، الطبعة الثانية، ١٤٠٥ق. - ١٩٨٥م
- البهوتي، منصور بن يونس بن ادريس: كشاف القناع عن متن الاقناع، بيروت، عالم الكتب.
- جعفرى لنگرودى، محمد جعفر، دائره المعارف حقوق مدنى و تجارت، بنياد استاد، ١٣٥٧ ش.
- الحر العاملى، شيخ محمد بن الحسن: وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة، تهران، مكتبة الاسلامية، الطبعة السادسة، ١٤٠٣ق.
- همو: تذكرة الفقهاء، چاپ سنگى، ١٣٢٣ق.
- همو: قواعد الاحكام فى معرفة الحلال و الحرام، تهران، چاپ سنگى، ١٢٧٣ق.
- الحلى، يحيى بن سعيد: الجامع للشرائع، بيروت، دار الاضواء، الطبعة الثانية، ١٤٠٦ق. - ١٩٨٦م.
- الخوئى، السيد ابوالقاسم: منهاج الصالحين، دار البلاغة، الطبعة الاولى، ١٤١٢ق. - ١٩٩٢م
- الزحلى، وهبة: الفقه الاسلامى و ادلته، بى جا، بى تا.
- السرخسى، شمس الدين: المبسوط، بيروت، دارالمعرفة، ١٤٠٦ق. - ١٩٨٦م
- السنهورى، عبدالرزاق احمد: الوسيط فى شرح قانون المدنى الجديد، بيروت، داراحياء التراث العربى، ١٩٥٨م.
- السيوطى، جلال الدين بن ابوبكر؛ الاشباه و النظائر على مذهب ابى حنيفة النعمان، بيروت، دارالكتاب العربى، الطبعة الاولى، ١٤٠٧ق. - ١٩٨٧م
- الشهيد الاول، ابو عبدالله محمد بن مكى العاملى: القواعد والفوائد، قم، منشورات مكتبة المفيد.
- همو: اللمعة الدمشقية، دار الناصر، الطبعة الاولى، جمادى الاولى ١٤٠٦ق.
- الشهيد الثانى، زين الدين بن على العاملى الجبعى: الروضة البهية فى شرح اللمعة

- الدمشقية، بيروت، دارالعالم الاسلامي، ده جلد.
- همو: مسالك الافهام في شرح شرائع الاسلام، تهران، چاپ سنگي، دو جلد، ۱۲۸۲ ق.
- شهيدی، مهدي: سقوط تعهدات، تهران، انتشارات دانشگاه شهيد بهشتي، چاپ دوم، ۱۳۷۰ ق. ش.
- الشيرازي، السيد محمد الحسيني: الفقه، بيروت، دارالعلوم، الطبعة الثانية، ۱۴۰۶ ق. ۱۹۸۸ م
- الطباطبائي، محمد كاظم بن عبد العظيم اليزدي: التعليقة على المكاسب و البيع لمرتضى الأنصاري، تهران، چاپ سنگي، ۱۳۲۴ ق.
- الطوسي، شيخ الطائفة ابو جعفر محمد بن الحسين بن علي: المبسوط في فقه الامامية، بيروت، دارالكتاب الاسلامي.
- العاملی، السيد محمد جواد الحسيني: مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة، بيروت، مؤسسه المفيد.
- كاتوزيان، ناصر، حقوق مدني «ايقاع»، تهران، نشر يلد، زمستان ۱۳۷۰ ش
- الكركي (المحقق الثاني)، الشيخ علي بن الحسين: جامع المقاصد في شرح القواعد: مؤسسة آل البيت (ع) لاحياء التراث، الطبعة الاولى، ۱۴۱۱ ق. - ۱۹۹۱ م
- الموسوي الخميني (امام خميني)، السيد روح الله: تحرير الوسيلة، مؤسسة النشر الاسلامي، رمضان ۱۴۰۴ ق. مرداد ۱۳۶۳ ق. ش
- النجفی (صاحب جواهر)، الشيخ محمد حسن: حواهر الكلام في شرح شرائع الاسلام، پانزده جلد، بيروت، مؤسسه المرتضى العالميه و دار المورخ العربي، الطبعة الاولى، ۱۴۱۲ ق. - ۱۹۹۲ م
- موسوعة الفقه الاسلامي «المعروفة بموسوعة جمال عبدالناصر الفقهية»، جمهورية مصر العربية، وزارة الاوقاف، المجلس الاعلى المشئون الاسلامية، قاهره، ۱۴۰۸ ق. - ۱۹۸۸ م

